

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی (قدس سرّه) فرمودند ما شرطیت ایمان، بلوغ و عدالت را از راه ارتکاز متشرعه درست می‌کنیم و از این راه، شرطیت عدالت را حدوثاً و بقاءً اثبات می‌کنیم.

و عرض کردیم که ایشان مجموعاً چهار مطلب را عنوان کردند: که یک مطلبش این است که ما از راه ارتکاز متشرعه اشتراط عدالت را می‌فهمیم. ارتکاز متشرعه بر این است که چنین منصبی که بعد از ولایت ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) است، شارع متعال راضی نیست در اختیار یک غیر عادل یا غیر مؤمن قرار داده شود.

بعد از آن در مطلب دوم تعبیر کردند به اینکه مذاق شرع هم بر همین است، ما از مذاق شرع استفاده می‌کنیم که خود شارع راضی به این نیست که چنین منصب بزرگی در اختیار یک شخص غیر عادل قرار داده شود.

مطلب سوم؛ مسئله‌ی اولویت بود که اگر در امام جماعت عدالت و ایمان معتبر باشد، در مرجعیت به طریق اولی شرط است.

مطلب چهارم؛ فرمودند لعلّ که مراد شیخ (ره) از اجماعی که ادعا فرموده، همین ارتکاز متشرعه باشد.

تاریخچه بحث ارتکاز متشرعه

در اصول در بخش حجج و امارات بحث‌های مفصلی می‌شود، اما غیر از قرآن و سنت و سیره‌ی عقلانیّه و سیره‌ی متشرعه، در هیچ کجا نگفته‌اند که یکی از حجت‌ها؛ ارتکاز متشرعه و مذاق شرع است، که بگوئیم مذاق شرع به عنوان یک دلیل برای فقیه می‌تواند مطرح باشد. این سبب می‌شود که انسان مقداری تأمل کند که این تعبیر از چه زمانی در لسان فقهاء وارد شده، آیا اگر به کتاب مبسوط شیخ یا تذکره‌ی علامه یا ذکرای شهید یا کتب فقهی علمای گذشته مراجعه کنیم، اصلاً چیزی به عنوان ارتکاز متشرعه یا مذاق شرع داریم یا نه؟

عرض خواهیم کرد که سیره، غیر از ارتکاز متشرعه است.

آن مقداري که من توانستم بررسی کنم این تعابیر عمدتاً در شرایع به صورت بسیار محدود، شاید در تمام شرایع در یک مورد کلمه مذاق شرع آمده است.

بعد در کتاب جواهر موارد متعددی تعبیر به مذاق شرع دارد. آدرس اینها را عرض می‌کنم ملاحظه کنید؛ در جلد 15، صفحه 196 در مسئله‌ای که وارد می‌شود، خلاصه‌ای یکی از ادله‌اش؛ مذاق شرع است.

در بعضی موارد برای اثبات وجوب، از راه مذاق شرع وارد شده‌اند، اما در برخی موارد مانند جلد 24 صفحه 222 برای حرمت از مذاق شرع استفاده کرده‌اند. یک مطلبی را عنوان فرموده‌اند «إلى غير ذلك مما هو منكر في مذاق الشرع».

در جلد 30، صفحه‌ی 195 آنجا باز یک تعبیری دارند که در آن نتیجه‌ای که ما می‌خواهیم بگیریم آن تعبیر، تعبیری است که راهگشا است فرموده‌اند: «و لا ينبغي لمن رزقه الله معرفة مذاق الشرع أن يَحْتَمِلَ ذلك، فضلاً عن أن يكون فتوى»؛ سزاوار نیست برای کسی که خدا به او معرفت مذاق شرع را روزی داده که اصلاً احتمال این را بدهد تا چه رسد به اینکه عنوان فتوا را داشته باشد.

یا در جلد 32، صفحه‌ی 6، مطلبی راجع به مسئله ارث زوج و زوجه در عقد منقطع مطرح می‌کند، در اینکه اگر شرط شد شرط هم با یک خصوصیتی شد، می‌خواهند بفرمایند این شرط باطل است، می‌فرمایند «بعید عن مذاق الشرع»؛ چنین چیزی از مذاق شرع بعید است.

این مطلب الان به ذهنم آمد؛ مثلاً الان در مورد این مردهایی که زنی را می‌گیرند، مرد زنده است، مشخص هم هست کجاست، اما زن را رها کرده و رفته، که گاهی اوقات مخصوصاً در پاکستان و اینها خیلی زیاد اتفاق می‌افتد، مرد پیغام هم می‌دهد که من مثلاً رفتم در یک کشور دیگر دارم زندگی می‌کنم، این زنی هم که آنجا گرفتم بماند تا موهایی او سفید شود و بمیرد. سؤال می‌کنند که آیا واقعاً زوج تا این اندازه حق دارد؟

اینجا یکی از راههای مسأله؛ پناه بردن به مذاق شرع است، که اصلاً مذاق شرع این را نمی‌پسندد، شرعی که برای رعایت حقوق همه، این همه قانون جعل کرده، قطعاً راضی نیست که یک زنی تا آخر عمر همینطور بسوزد و زندگیش اینچنین باشد.

یک مورد دیگر، در جلد 40 جواهر، صفحه 387، آنجا فرعی را عنوان فرموده که اگر انسان دید مالش دست دیگری است، «من کانت دعواه عیناً فی ید انسان معترف بها أو معلوم حالها فله انتزاعها منه و لو قهراً بمساعدة ظالم أو بنفسه»؛ می‌تواند برود و به زور هم از او بگیرد، «ما لم تثر فتنة»؛ مادامی که موجب فتنه نشود، بعد در ادامه می‌فرماید اگر موجب تلف نفس شود، اینجا دیگر جایز نیست و این چیزی است که از مذاق شرع، ما می‌توانیم استفاده کنیم.

پس تا اینجا این شد که تصریح به تعبیر مذاق شرع یا ارتکاز متشرعه، عمدتاً در کلام متأخرین آمده، در کلمات قدما این مقداری که من تفحص کردم نبود، یا اگر هم باشد بسیار نادر است.

همچنین فقه عامه را هم ملاحظه بفرمایید ببینید اصلاً چنین چیزی آنجا وجود دارد یا نه؟

در فقه خود ما یعنی در فقه صاحب جواهر و بعد هم فقهای که بعد از صاحب جواهر آمدند، فقه مرحوم آقای خوئی و مستمسک و دیگران، اینها هم به مذاق شرع و اینها زیاد استدلال کرده‌اند.

در اینجا چند نکته لازم به ذکر است:

اولین نکته این است که در کلام مرحوم آقای خوئی در این بحث این دو تا کنار هم قرار گرفته شده، در حالیکه مسئله‌ی ارتکاز متشرعه و مسئله‌ی مذاق شرع دو چیز است.

«ارتکاز متشرعه» اگر به همان سیره متشرعه برگردد، همان دلیلی که دلالت دارد بر اینکه سیره متشرعه حجیت دارد، یا شرائطی که هست که سیره متصل به زمان معصوم (ع) باشد، حجیت دارد.

اما ظاهر این است که این ارتکاز متشرعه‌ای که در کلمات فقهاء آمده، غیر از سیره متشرعه است. یعنی این ارتکاز متشرعه؛ یک عنوانی است که خود متشرعه به عنوان اینکه متشرع هستند، در اذهانشان چنین چیزی هست، ولو اینکه حالا یک چیزی که عنوان عملی و سیره‌ی عملی هم باشد نباشد، در اذهان متشرعه چنین چیزی وجود دارد.

و این موارد زیادی مانند مثال‌ها و عباراتی که برای مذاق شرع گفتیم، مواردی هم که در همین کتاب جواهر به ارتکاز متشرعه استدلال شده، آنجا را هم ببینید ارتکاز متشرعه علی‌ایّ حال غیر از سیره متشرعه است.

حالا ما در اینجا هر دو صورتش را می‌گوییم؛ اگر مقصود از ارتکاز؛ سیره‌ی متشرعه است، که ما باید بحث کنیم آیا سیره‌ی متشرعه بر این است که مرجع تقلیدش عادل باشد، مؤمن اثنی عشری باشد؟

اگر این مقصود باشد، اشکالی که هست این است که این نحو مرجعیتی که الان فی زماننا هذا هست، اینطور نیست که به همین نحو در زمان امام معصوم (ع) هم باشد و از آن زمان تا اینجا ما قبلاً عرض کردیم در زمان ائمه‌ی معصومین اجتهاد بوده، اما مرجعیت در افتاء و با این خصوصیات که الان داریم، آن زمان نبوده است. لذا نمی‌توانیم بگوییم سیره‌ی متشرعه قائم بر این است.

حالا اگر مراد از این ارتکاز متشرعه، سیره نباشد، در اینجا می‌خواهد چه چیزی را اراده کند؟ بگوییم در ذهن متشرعه یک چنین برداشتی از دین هست. در ذهن متشرعه مثلاً در باب قضا، به همین تمسک می‌کنند می‌گویند ارتکاز متشرعه بر این است که قاضی، زن نباشد.

آنجا اصلاً بحث عمل به چیزی نیست که بگوییم سیره‌ی عملی متشرعه بر این است، خیر، ارتکاز متشرعه یعنی اگر از متشرعین با دید شرع آنها سؤال کنید، این جواب را به آدم می‌دهند. به متشرع بگوییم قاضی می‌تواند زن باشد یا نه؟ می‌گوید نه. و لو اینکه اصلاً بحث سیره عملی و اینها نیست.

نکته دوم این است که چه دلیلی بر حجیت این ارتکاز متشرعه داریم؟

گاهی اوقات ارتکاز متشرعه بر یک امری است که قطعاً ما می‌دانیم این درست نیست. مثلاً ارتکاز متشرعه در این است که اگر یک امام جماعتی فاسق شد، بعد هم توبه کرد، دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانند. ارتکاز اینها بر این است. این در حالی است که بر خلاف ضرورت قرآن هم هست، بر خلاف ضروری دین هم هست، زیرا «التائب من الذنب کمن لا ذنب له»، می‌شود به او اقتدا کرد.

متأسفانه در علم اصول اینها تحقیق نشده و از خلأهایی است که باید در اصول به آن پرداخته شود.

اگر ارتکاز متشرعه را به سیره‌ی متشرعه برگردانیم، در ما نحن فیه سیره باید متصل به زمان معصوم باشد و ما چنین مرجعیتی به این نحو که فی زماننا هذا است نداریم.

اگر ارتکاز متشرعه غیر از سیره‌ی متشرعه باشد، دلیلی بر حجیتش نداریم.

گاهی اوقات متشرعه روی یک تعصب خاص خودشان، یک چیزهایی در ذهنشان وجود دارد، ما نمی‌توانیم بگوییم این ارتکاز برای ما حجیت دارد.

نکته سوم این است که «ارتکاز متشرعه» را هر چه بگیریم با «مذاق شرع» جد است. یعنی اینها دو تعبیر است.

فقیه وقتی می‌خواهد به مذاق شرع استدلال کند، کاری به متشرعه ندارد. می‌گوییم من در شرع و شریعت ممارست دارم، من که ممارست دارم می‌فهمم ذوق شرع چیست. یا می‌گوییم من از مذاق شرع اینطوری می‌فهمم. مثل این که شما با یک آدمی خیلی مأنوس باشید، از شما سؤال می‌کنند که آیا فلان حرف را به ایشان بزنیم؟ شما می‌گویید من که به مذاق این شخص آگاهم، می‌دانم می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد.

مذاق شرع کاری به متشرعه و ارتکاز متشرعه ندارد، خودش یک عنوان مستقلی است.

نکته چهارم اینکه آیا فقیه می‌تواند به «مذاق شرع» استدلال کند یا نه؟

اینجا وقتی ما همین عبارتهای صاحب جواهر و دیگران را ملاحظه کنیم کاملاً روشن می‌شود که مادامی که انسان علم به مذاق شرع پیدا نکند، نمی‌تواند به آن استدلال کند. اینکه بگوید من احتمال می‌دهم مثلاً مذاق شرع این باشد، این فایده‌ای ندارد. باید نسبت به مذاق شرع، علم پیدا شود. اگر علم پیدا شد، می‌رود در باب حجیت قطع، حجیت ذاتی علم از آن راه حاصل می‌شود.

شما می‌دانید که اگر از هر راهی به یک تکلیفی علم پیدا کنید، منجز است، منتهی راه علم پیدا کردن به آن حکم برای این فقیه؛ مذاق شرع است.

فقیه می‌گوید در عیوب مجوز فسخ عقد، مثلاً برص را قرار داده‌اند، اما بیماری‌های جدیدی که به وجود آمده، مثلاً بیماری ایدز را قرار نداده‌اند، فقیه بگوید من از مذاق شرع استفاده می‌کنم که همانطور که برص مجوز برای فسخ نکاح است، این بیماری هم مجوز است. ولی باید علم پیدا کند. اگر بپرسید مذاق شارع از کجا به دست می‌آید؟ از راه ممارست به دست می‌آید. (یک طلبه‌ای که تازه گام‌های اول را در فقه بر می‌دارد، نمی‌تواند بگوید من مذاق شرع را می‌فهمم، او نیاز به زحمات فراوانی دارد. افراد و بزرگانی مثل صاحب جواهر، آقای خوئی، و مثل کسانی که مقداری از جهت علمی قریب به اینها هستند، می‌توانند ادعا کنند مذاق شرع را می‌فهمند و اینهایی هم که ادعا می‌کنند، باید علم به مذاق شرع پیدا کنند. به مجرد احتمال اینکه مذاق شارع این است، نمی‌شود به آن استدلال کرد).

اگر مسئله در باب علم قرار گرفت، دیگر از باب حجیت علم معتبر است.

آنگاه نکته مهم اینجا است؛ وقتی مذاق شرع از باب علم معتبر شد، این برای چه کسی حجیت دارد؟ برای کسی که به مذاق شرع،

علم دارد. این دیگر نمی‌تواند برای دیگران دلیل و قابل استدلال باشد.

برای خود فقیه چون علم به مذاق شرع پیدا می‌کند، حجیت دارد، اما اگر در کتاب استدلالی بفرماید مذاق شرع این است، این به درد دیگران نمی‌خورد و برای دیگران قابلیت دلیلیت ندارد.

لذا آن عباراتی که از صاحب جواهر خواندیم «و لا ينبغي لمن رزقه الله معرفة مذاق الشرع أن يحتمل ذلك»؛ یعنی آن کسی که خدا علم به مذاق شرع را روزی او کرده – که واقعاً باید از دعاهايمان این باشد که رزقنا الله إن شاء الله –، این برای خودش حجیت دارد نه برای مقلدینش، حتی علم مجتهد و مفتی برای خودش معتبر است اما برای کسی که از او تقلید می‌کند حجیت ندارد، تا چه رسد به عنوان دلیل در مقابل منکرین و کسانی که این رأی را ندارند.

نکته پنجم این که اگر تمام فرمایشات مرحوم آقای خوئی را بپذیریم و از این نکاتی که گفتیم صرف نظر کنیم، مذاق شرع را نسبت به عدالت می‌شود بپذیریم، یعنی واقعاً انسان علم پیدا می‌کند که اصلاً شارع لا یرضی به اینکه یک فاسقی مرجع تقلید شود. اما اینکه از کجای شرع ما استفاده کنیم که یک سنی نمی‌شود مرجع تقلید باشد؟ به نظر ما مذاق شرع در این زمینه ناتمام است و نمی‌توان این را به شرع نسبت داد. بالاخره اهل سنت هم خودشان را منتصب به شرع می‌دانند، نمی‌توان گفت آنها از شرع خارج هستند، ولو اینکه حالا فی الواقع روی مبانی اعتقادی ما، اینها خارج هستند، اما ظاهر شرع را آنها هم دارا هستند. لذا ظاهر اسلام را هم دارند و خونها هدر نیست، مالشان محترم است.

بالاخره ولو اینکه به نظر ما در باطن محکوم به کفر هستند، ولی شارع ملاحظه ظاهر را می‌کند، ما چطور می‌توانیم بگوییم که از مذاق شرع استفاده می‌کنیم که مرجع تقلید حتماً باید شیعه دوازده امامی باشد؟!

پس این هم اشکالی دیگر بر ایشان که اگر مذاق شرع پذیرفته شود، فقط در مسئله عدالت است. بله در باب بلوغ هم می‌توانیم بگوییم شارع انسان غیر بالغ را مفتی و مرجع قرار نمی‌دهد. اما در باب ایمان اینچنین نیست.

نکته ششم اینکه مرحوم آقای خوئی در این بیانشان به اولویت استدلال کردند و فرمودند اگر ما عدالت را در امامت جماعت معتبر بدانیم، در مرجعیت تقلید به طریق اولی معتبر می‌دانیم. آیا این اولویت در اینجا درست است یا نه؟

بیانی که برای اولویت دارند این است که منصب امامت جماعت، یک منصب پائین است، اما منصب مرجعیت در فتوی یک منصب خطیری است.

إن قلت: این اولویت درست نیست. چون اگر اینچنین باشد مقام راوی حدیث، از مقام امام جماعت بالاتر است، آن کسی که می‌خواهد احادیث ائمه (ع) را برای ما نقل کند و این احادیث می‌خواهد مستند اجتهاد مجتهد و فتوای مفتی واقع شود، از مقام امام جماعت که بالاتر است، پس باید بگوییم راوی حدیث هم حتماً باید عادل باشد، در حالی که در راوی حدیث، همان مجرد وثوق کفایت می‌کند.

با این بیان در اولیاتی که ایشان فرموده‌اند، مناقشه کرده‌اند. بعد از مناقشه گفته‌اند که همانطور که در راوی، عدالت معتبر نیست، پس بگوییم در مرجع تقلید هم عدالت معتبر نباشد.

قلت: برخی از بزرگان مثل والد معظم ما (دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه، بحث اجتهاد و تقلید، صفحه 78 در صدد برآمده‌اند از این بیان جواب دهند و در نتیجه در نهایت ایشان مثل مرحوم آقای خوئی و جمع دیگری، اولویت را در اینجا پذیرفته‌اند. آنچه

ما از فرمایش ایشان استفاده کردیم این است که ایشان در جواب فرموده‌اند که شما با این بیان بالاخره گرفتار قیاس مرجعیت به راوی می‌شوید. یعنی می‌خواهید بگویید اولویتی که بین مرجعیت و مسئله امام جماعت است باطل است، در نتیجه خود شما به این روشنی گرفتار قیاس مقام مرجعیت به مقام روایت می‌شوید، در حالی که قیاس این دو به یکدیگر مع الفارق است. نمی‌توانیم بگوییم همانطور که در راوی، عدالت معتبر نیست، پس در مقام مرجعیت هم عدالت معتبر نیست. کار راوی فقط حکایت و اخبار است، اما مرجعیت می‌خواهد ببینید از این روایت و سایر روایات چه حکمی استفاده می‌شود؟ در چنین شخصی حتماً باید عدالت باشد.

لذا فرموده‌اند شما خودتان می‌خواهید آن اولویت را نفی کنید، گرفتار قیاس بین مسئله مرجعیت و روایت می‌شوید، در حالی که این قیاس، قیاس باطلی است و روی هم رفته ایشان مثل مرحوم آقاي خوئي اولویت را می‌پذیرد.

اشکال استاد محترم

در اینجا نسبت به آن اولویت، یک اشکال دیگری هم وجود دارد و آن این است که در باب نماز، نماز یک امر تعبدي محض است هیچ اشکالی ندارد که در این امر تعبدي محض، شارع از این جهت عدالت در امامت جماعت را معتبر کرده باشد. یعنی امام جماعت در نماز، باید عادل باشد. اما فرض کنید حالا اگر کسی برای این قوم امام شود و آنها را بخواهد به جایی ببرد و راهنمایی کند، آنجا که عدالت شرط نیست. در باب نماز شرط است، نماز و عبادیت نماز چه بسا خصوصیتی داشته باشد.

اما نقل خبر در باب روایت یا استنباط مجتهد – مجتهدی که استنباط می‌کند، در این استنباطش و أخذ به قول او – تعبدي نیست که ما بخواهیم بگوییم از باب عبادیت، محتاج این است که حتماً عادل هم باشد و فرض ما الان در جایی است که بگوییم یک مجتهدی پیدا کردیم، کاملاً روی موازین فتوی می‌دهد، اما فقط عادل نیست، گاهی اوقات نعوذ بالله غیبت می‌کند، تهمت می‌زند، عادل نیست. آیا این مضرّ رجوع به او در امر تقلید هست یا نه؟

وقتی فرض ما این است که تمام موازین را رعایت می‌کند و أخذ به قول او تعبدي نیست، إقتداء در نماز جماعت یک امری است که تعبدي است، نماز خودش از عبادیات است، اما أخذ و عمل به قول مجتهد، تعبدي نیست.

بنابراین به نظر می‌رسد که این قیاس علی‌ایّ حال؛ فيه تأمل، وجه تأملش این است که نماز یک امر عبادي محض است، اما مسئله مرجعیت این چنین نیست.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين